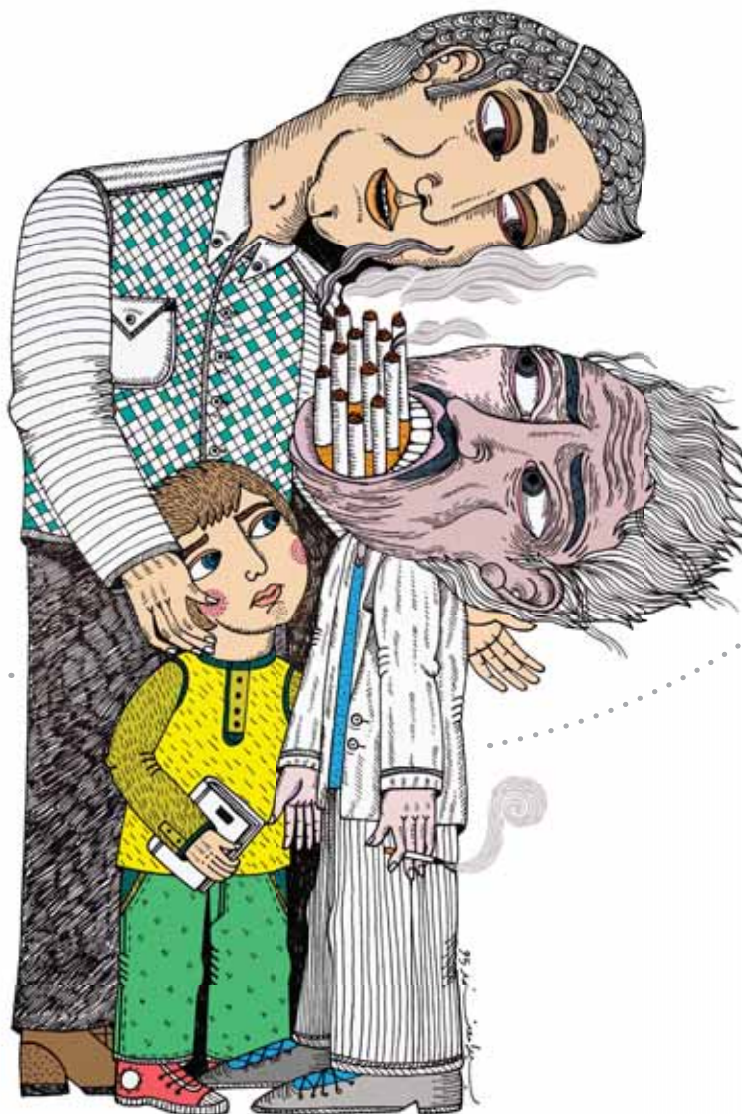


بودجه بود

حسین نامی ساعی



نمی‌دانم. اون روز چند دقیقه بیشتر به زنگ تفریح نمانده بود که در کلاس تق‌وتسق به صدا درآمد. با صدای بلند گفتم؛ بفرمایید. معاون دبیرستان پشت در بود. در را باز کرد و گفت؛ آقا ببخشید. پدر سعید صمدی بالاخره اومد. توی دفتر منتظر شماست. سریع کلاس را به مبصر سپردم و رفتم. وارد دفتر که شدم با تعجب دیدم که همه معلم‌های کلاس یک، دو تو دفترند؛ دبیرشیمی، فیزیک، ادبیات، دین و زندگی، علوم اجتماعی و حتی دبیر پرورشی و تربیت بدنی. مردی با سر و وضع نامرتب هم تو دفتر کنار مدیر ایستاده بود. معرفیش که کردند فهمیدم پدر صمدی

مقرّش ته کلاس بود. معمولاً اون ردیف آخر چرت می‌زد. چند وقتی بود که انگشتان شصتش از سوراخ کتونی چینی‌اش دیده می‌شد. شلوار درجه سه گاواردین ترک؛ چروک‌خورده و رنگ و رو رفته که پایین پاچه‌هایش را موش خورده بود، پیراهن کهنه. موهای ژولیده، صورت زرد؛ گه گاهی هم صدای سرفه‌هایش حواس همه را پرت می‌کرد. چند ماهی از سال تحصیلی گذشته بود. دیگر دبیران هم با من هم‌نظر بودند. سعید صمدی نمره‌اش در ساده‌ترین آزمون‌ها هم بیشتر از ۳ و ۴ نمی‌شود، چه برسد به امتحانات درست و حسابی. حل معادله درجه اول درس آن روزمان بود. صمدی حتی این هم که از ساده‌ترین مباحث ریاضی بود را نمی‌فهمید. سعید غالباً توی عالم دیگری بود. چرا؟

است؛ موهای نازک و زنگ زده، چشمان کدر و پر از آب مروارید، پوست خشک و پر خطوط. لب و چشم چین خورده، دندان‌های زرد و پوسیده، انگشتان و ناخن‌های قهوه‌ای مایل به زرد، از ویژگی‌های اصلی آن مرد بود.

صحبت را که شروع کردیم متوجه شدیم که گوش‌های سنگینی دارد. و فقط صداها را بلند می‌شنود.

آقای رضوی معلم ادبیات که خیلی آدم عصبی مزاجی بود رو به پدر صمدی کرد و گفت: آقا یک کلام به شما بگویم که پسر عزیزتان همه مدرسه و مدیر و دبیر، همه و همه را علاف خودش کرده و... صحبت‌های دیگری آقای رضوی کرد، که جایش اینجا نیست. آخرین جمله‌اش به پدر صمدی این بود که: اگر من جای شما بودم همین الان پسرم را بر می‌داشتم و می‌بردم سر یک کار و حرفه‌ای دیگر تا لاقلاً یک چیزی یاد بگیره و خلاصه هم ما را از شر اون و هم اون را از شر ما خلاص می‌کردید. معلم شیمی گفت. آقا این دانش‌آموز اصلاً کلاً تعطیل است. و تو عالم هپروت سیر می‌کنه! معلم‌های دیگر هم حرف‌های تند دیگری زدند تا اینکه پدر صمدی که خیلی عصبانی شده بود یک پاکت سیگار و کبریت از جیبش درآورد و آهی کشید و کبریت را بر جلدش کشید و سیگارش را روشن کرد. به محض روشن کردن سیگار توسط پدر صمدی، معاون پرورشی با صدای بلند فریاد زد آقای محترم، بی‌زحمت خیلی سریع سیگار را خاموش کنید و زود بندازیدش سطل آشغالی.

پدر صمدی بنده خدا که با فریاد معاون پرورشی دست و پایش را گم کرده بود با سرعت سیگارش را خاموش کرد و در سطل زباله انداخت.

من که دیرتر از دیگر دبیران آمده بودم صبر کردم تا همه صحبت‌هایشان را کردند و رفتند، نوبت من که شد. رو به آقای صمدی کردم و سؤال کاملی متفاوت از موضوع اصلی از او پرسیدم و گفتم: آقا روزی چند تا سیگار می‌کشید؟

گفت: روزی یک پاکت. پرسیدم؛ پاکتی چند می‌خری؟ گفت: پاکتی ۴۵۰ تومن.

گفتم؛ پدر من! این چه کاری است؟ روزی یک پاکت!

یعنی هر ماه ۳۰ پاکت. ۳۰ تا ۴۵۰ تومن می‌شود، صدوسی و پنج هزار تومن.

ادامه دادم عزیز من! قیمت یک شلوار و کفش و پیراهن معمولی بیش از ۲۰، ۳۰ و ۲ هزار تومن نیست. که، شما اگر هر ماه هم یک شلوار و کفش

و پیراهن هم برای سعید بخرید می‌شود ۷۵ هزار تومان که از ۱۳۵ هزار تومان ۶۰ هزار تومان هم برایتان باقی می‌ماند. چرا آقا به این بیجه و خانواده ظلم می‌کنید؟ آقا پول سیگار را بدهید برای خورد و خوراک و لباس و پوشاک خانواده. آخه جان من این چه مرضی است که رهاش نمی‌کنی؟

بعد سؤال کردم: آقا در خانه هم سیگار می‌کشید. گفت. بله. زیاد!

گفتم می‌دونی که سیگار کشیدن در خانه چه بلایی سر زن و خانواده می‌آورد؟ با شرمندگی سرش را پایین انداخت و...

مصرف سیگار در ایران

ایرانی‌ها سالانه نزدیک به ۷۰ میلیارد نخ سیگار در کشور مصرف می‌کنند.

به عبارتی با حساب هر بیست نخ سیگار در یک پاکت می‌شود؛

$$70000000000 \div 20 = 3500000000$$

سه میلیارد و پانصد میلیون پاکت سیگار در سال! و با احتساب میانگین هر پاکت سیگار ۴ هزار تومان می‌شود؛

$$3500000000 \times 4000 = 14000000000000$$

چهارده تریلیون تومان در سال.

چند وقت پیش دکتر محمد حسین قربانی عضو کمیسیون بهداشت و درمان مجلس نهم و نماینده مجلس دهم در برنامه نبض شبکه خبر از وجود ۱۰ میلیون سیگاری در کشور خبر داد.

قربانی گفت: در سال ۹۴ مبلغی معادل ۳۰ هزار میلیارد تومان بابت هزینه‌های درمان ناشی از مصرف مواد دخانی در کشور هزینه شده است! یا ۳۰ تریلیون تومان.

جمع ۳ تریلیون و ۱۴ تریلیون می‌شود: ۴۴ تریلیون تومان یا

$$44000000000000$$

بودجه کل کشور در سال ۹۵ مبلغ ۹۷۸۵ هزار میلیارد تومان یا نه میلیارد و هفتصد و هشتاد و پنج تریلیون تومان است. یا

$$9785000000000000$$

اگر این عدد بودجه را بر چهل و چهار تریلیون تقسیم کنیم می‌شود

$$9785000000000000 \div 44000000000000 =$$

$$222,38$$

تقریباً می‌شود یک، دو بیست و بیست و دوم بودجه کل سال ۱۳۹۵ یا چهار برابر بودجه عمرانی کل کشور در سال ۹۵، بله! به عبارتی در سال ۱۳۹۵ هجری شمسی، یک ۲۲۲ ام بودجه کشور را دود خواهیم کرد. چرا؟! چرا چیست؟